



مقاله



محمدحسین رفیعی

علت سقوط شاه از دید حامیان او

شاه بود که سال‌ها پیش سقوط رژیم پهلوی را پیش‌بینی کرده بود، او در یادداشت‌های خود بارها، این پیش‌بینی را تکرار می‌کند و حتی به خانواده‌اش وصیت می‌کند که دست‌نوشته‌های او را پس از سقوط رژیم پهلوی منتشر کنند.

دکتر اقبال فرد دیگری است که به شاه هشدار پیامد این انسداد سیاسی را داده بود، ولی شاه او را متهم به پیری و خرفتی کرده بود، اما علم هیچ‌گاه به صراحت به شاه هشدار نداد، هر چند به سقوط این رژیم اعتقاد عمیقی داشت و ده ماه پس از مرگ او این پیش‌بینی تحقق یافت:

فقدان پایگاه مردمی

اتکای شاه به نیروهای امنیتی نظامی و متحدان خارجی، در داخل برای او پایگاهی باقی نگذاشت و زمانی که بدنه سازمان‌های نظامی، تحت تأثیر معترضان قرار گرفتند و از پادگان‌ها فرار کردند، شاه کاملاً خود را ایدئون یاور یافت، پرویز راجی، آخرین سفیر شاه در لندن در خاطرات خود با عنوان «خدمتگذار تخت طاووس» نقل می‌کند که شخصی پیش از این که شاه ایران را ترک کند از او پرسیده که چرا از طرفدارانش نمی‌خواهد که به خیابان‌ها بریزند و به نفع او تظاهرات کنند، همان‌گونه که در مورد ژنرال دوگل، هوادارانش در خیابان «شانزه لیزه» به حمایت از او، تظاهرات کردند؟ شاه در پاسخ گفته بود: «اشکال کار در اینجاست که طرفداران من هم، اکنون در شانزه لیزه هستند.» شاه که روشنفکران، دانشگاهیان و متفکران جامعه را پس از کودتای ۱۳۳۲ از دست داده بود، پس از سرکوب ۱۳۳۲، روحانیت و بالتبع بازاریان را هم از دست داد و با توزیع پول در میان بخش معدودی از این دو گروه اجتماعی، فکر می‌کرد که جامعه را می‌تواند کنترل کند.

ریشه در همین ویژگی‌ها داشت. خفقان و انسداد فضای سیاسی

پس از کودتای ۱۳۳۲ و بویژه پس از سرکوب قیام خرداد ۱۳۴۲، اتکای شاه دو پایه داشت: نیروهای امنیتی نظامی و تکنولوژی پیشرفته نظامی غرب، بویژه آمریکا. شاه با اراده گریزی، قدرت ساواک را به کمک متحدان غربی خود، از جمله آمریکا، انگلیس و اسرائیل تقویت کرد و با خرید جدیدترین سلاح غربی عمدتاً از آمریکا، حکومت خود را «مستحکم» ساخت. او اعتقادی به دموکراسی، نقض احزاب و آزادی مطبوعات نداشت و آنها را دشمن خود می‌دانست. نمایش‌های حزبی درون حکومتی را هم به عنوان بازبجه‌هایی به خورد اطرافیان می‌داد. در گفت‌وگوهای محرمانه و دو نفره خود با علم، اعتقاد درونی خود را به این احزاب و سران و اعضای آن بروز می‌داد. علم، تنها عضوی از دربار

شخصی پیش از این که شاه ایران را ترک کند از او پرسیده که چرا از طرفدارانش نمی‌خواهد که به خیابان‌ها بریزند و به نفع او تظاهرات کنند، همان‌گونه که در مورد ژنرال دوگل، هوادارانش در خیابان «شانزه لیزه» به حمایت از او، تظاهرات کردند؟ شاه در پاسخ گفته بود: «اشکال کار در اینجاست که طرفداران من هم اکنون در شانزه لیزه هستند.»

۳۱ سال از سقوط شاه می‌گذرد. در این فاصله صدها جلد کتاب و هزاران مقاله برای علت‌یابی این سقوط منتشر شده است. در میان این انتشارات، ده‌ها نفر از حامیان شاه و مسئولان حکومت او اظهار نظر کرده و این سقوط را علت‌یابی کرده‌اند. در این نوشتار، سعی خواهیم کرد که نظر حامیان و عوامل این رژیم را جمع‌بندی کنیم. تنوع حامیان شاه بسیار گسترده است، از ژنرال‌های ارتش مانند طوفانیان، قریه‌باغی و... تا لایحه‌نویسان مانند شعبان جعفری (بی‌مع) و از ژنرال اطلاعاتی با تجربه‌ای چون فردوست، تا جامعه‌شناسی با تجربه و غرب آشنا مانند دکتر احسان نراقی و از دولتمردی با سابقه در دستگاه شاه چون جعفر شریف‌امامی تا زنان وابسته به این دستگاه همچون فاطمه پاکروان، لیلی امیرا جمند و حتی فرح پهلوی و از آخرین نخست‌وزیر شاه و عضو جبهه ملی، شاپور بختیار، تا فرزندان او، رضا پهلوی و از سیاستمدار کهنه کار ایران مظفر بقایی تا رئیس سازمان برنامه و بودجه در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، عبدالمجید مجیدی را در برمی‌گیرد. آنچه در اظهارات این طیف وسیع حامیان رژیم شاه مشترک است و به صراحت و یا تلویح بیان شده‌اند، عبارتند از:

دیکتاتوری متمرکز شاه

ویژگی دیکتاتوری شاه در جهان منحصر به فرد بوده است. اسدالله علم که ده‌ها سال یار غار شاه بود و محرم رازهای او به‌شمار می‌آمد می‌گوید شاه روزی تا ۱۴ ساعت کار می‌کرد. او در مورد کوچکترین و بی‌اهمیت‌ترین مسائل، مانند انتخاب دانشجویان بورسیه بنیاد پهلوی و نوع غذاها و مشروبات میهمانی‌های رسمی تا مهمترین و استراتژیک‌ترین آنها شخصاً تصمیم می‌گرفت. دیکتاتوری شاه ویژگی‌هایی داشت که سقوط او

اسفند ۱۳۸۸ و فروردین ۱۳۸۹

با انتخاب کارتر به اشتباه شایع شد که امریکا قصد فشار آوردن به شاه و رعایت حقوق بشر را دارد، در حالی که با تعویض هویدا و انتخاب آموزگار و دادن اجازه به نمایندگان صلیب سرخ برای بازدید از زندان‌ها، امریکاراضی شده بود و کارتر کاملاً از شاه حمایت می‌کرد و هیچ‌گاه در فکر تعویض نظام شاهنشاهی نبود، ولی فقدان پایگاه داخلی، او را به سقوط کشاند.

آنگلومانیا (Anglomania)

شاه به شدت و خارج از اندازه نسبت به اقدامات انگلیس دچار توهم بود. او می‌دانست که انگلیس پدرش را به سلطنت رسانده بود و سپس او را تبعید کرده و خود او با کودتای ۱۳۳۲ توسط انگلیس و امریکاه به سلطنت بازگشته بود، از این رو به این باور رسیده بود که همه کارها دست انگلیسی‌هاست. او و هنوز هم بعضی اطرافیانش بر این باور بوده و هستند که انقلاب و اعتراض مردم، کار انگلیس و بی‌بی‌سی است. او به دلیل این بیماری قادر به تجزیه و تحلیل شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه نبود. احسان نراقی در کتاب «از کاخ شاه تا زندان اوین» ضمن گزارش گفت و گوی خود با شاه می‌نویسد که شاه نمی‌توانست بفهمد که خانواده و اطرافیانش رانت خواری و از قدرت سیاسی سوء استفاده اقتصادی می‌کنند و این یکی از دلایل اعتراض‌های مردم است. شاه که بیشترین امتیازات را به انگلیس و امریکا می‌داد و علم هفته‌ای چند بار با سفرای این دو کشور ملاقات داشت و نتیجه ملاقات‌ها را به شاه گزارش می‌داد، در عین حال توهم قدر قدرتی انگلیس را داشت. او در خاطرانش به تلخی از انگلیس گله می‌کند.

عدم اعتماد

در سطرهای گذشته از قول علم نوشتیم که شاه روزی تا ۱۴ ساعت کار می‌کرد و همه امور را کنترل می‌نمود. این روحیه به دلیل یک بیماری روانی است که سبب شده بود شاه آداب و رسوم و تجارب مرسوم در جهان امروزی را هم رعایت نکند. علم به صراحت می‌نویسد که هرگاه شاه با وزرای خارجه، مقامات نظامی یا وزرای نفت کشورها ملاقات می‌کرد، همتهای ایرانی آنها در جلسه حضور نداشتند و در اتاق انتظار باید منتظر پایان ملاقات می‌ماندند. او به دلیل دیکتاتوری متمرکز تنها دوست داشت دستور صادر کند و همین بیماری عدم اعتماد باعث شده بود که تمام اطرافیان را جاسوس امریکا و انگلیس بداند. سعی می‌کرد با ارتباط

مستقیم مسئولان رده‌های مختلف با خودش، مسئولان را کنترل کند. هویدا بارها در جلسات خصوصی دوستانش، از شاه گله کرده که مستقیماً با وزیرانش ارتباط برقرار می‌کند و از آنها گزارش مستقیم می‌خواهد. این شیوه را حتی در سازمان‌های نظامی هم اعمال می‌کرد. عبدالمجید مجیدی در خاطراتش می‌نویسد که پس از گران شدن نفت در سال ۱۳۵۲ و تغییر برنامه ۵ ساله پنجم، هر وزیر مستقیماً برنامه خود را به شاه می‌داد و تقاضای افزایش بودجه می‌کرد و شاه از این امر استقبال می‌کرد و در عمل سازمان برنامه و کابینه کاره‌ای نبودند. در جلسه‌های به اصطلاح کارشناسی، کارشناسان جرأت نمی‌کردند نظرات کارشناسی خود را در مقابل تصمیم‌های ابلاغ شده شاه بیان کنند.



علم به صراحت می‌نویسد که هرگاه شاه با وزرای خارجه، مقامات نظامی یا وزرای نفت کشورها ملاقات می‌کرد، همتهای ایرانی آنها در جلسه حضور نداشتند و در اتاق انتظار باید منتظر پایان ملاقات می‌ماندند. او به دلیل دیکتاتوری متمرکز تنها دوست داشت «دستور» صادر کند و همین بیماری عدم اعتماد باعث شده بود که تمام اطرافیان را جاسوس امریکا و انگلیس بداند

قانون گریزی

شاه به قانون اعتقادی نداشت، چون به دموکراسی و قدرت مردم اعتقادی نداشت. او که پس از کودتای مرداد ۳۲ و بویژه پس از سرکوب خرداد ۱۳۴۲ بر اوضاع کاملاً مسلط شده بود و قانون اساسی را کاملاً کنار گذاشته بود، خود را مرکز همه چیز می‌دانست. در هیچ جای دست نوشته‌های علم در سال‌های طولانی ارتباط او با شاه سخنی از قانون، قانون اساسی و حق مردم نرفته است. شاه، شخص خود را قانونگذار می‌دانست و اطرافیان را مجری آن قانون. مجیدی در خاطرانش می‌نویسد که در تصمیمات مهمی چون اعلام حزب رستاخیز، اصول جدید انقلاب شاه و مردم و... با کسی مشورت نمی‌کرد، تنها تصمیم خود را ابلاغ می‌کرد. شاه هیچ جلسه مشورتی جمعی را بر نمی‌تافت. ممکن است تصمیماتش را با فردی در میان می‌گذاشت، ولی در جمعی که افراد آزادی اظهار نظر داشته باشند، هرگز.

وقاحت را به جایی رساند که در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برخلاف صراحت قانون اساسی در جلوی دوربین‌های تلویزیون به سلامتی میهمانانش، شراب نوشید و این نقض آشکار قانون اساسی بود که محرمانه اسلامی را ممنوع کرده بود. شاه، برای حفظ ظاهر، انتخابات مجلسین را برگزار می‌کرد، ولی نمایندگان پیشتر توسط ساواک و هیئت مورد اعتماد او تعیین می‌شدند. نمایندگان دو مجلس و کارگزاران او با وسواس زیادی خود را با او و افکارش تنظیم می‌کردند و به قانون و مصلحت مملکت کاری نداشتند.

از خود بیگانه کردن اطرافیان

طبق یک قانون عام و شناخته شده جهانی، در اطراف دیکتاتورها، افراد احمق و بی‌افراد تحمیل شده متمرکز می‌شوند. شاه هم از این امر مستثنا نبود. فرماندهان نظامی او، فرمانبرانی تحقیق شده بودند. شوراها فرماندهی ارتش، که نامی کاملاً بی‌مسامحت در دی و بهمن ۱۳۵۷ سه جلسه مذاکره داشته‌اند که نوار آن بعدها پیاپی و چاپ شده است. (نشرنی، ۱۳۶۵)

این سه جلسه که در ۲۵ دی، ۳ و ۹ بهمن ۱۳۵۷ در بجزوچه انقلاب برگزار شده‌اند، از عدم نظم، بی‌برنامگی، اغتشاش فکری، عدم صداقت آنها با هم و ناتوانی این به اصطلاح فرماندهان در تحلیل شرایط، گواهی می‌دهد.

هیچ شخصیت مستقل و متفکری در اطراف شاه نمی‌توانست حضور داشته باشد. افراد یا آگاهانه و

یا نا آگاهانه مجبور بودند خود را با شاه و تفکراتش هماهنگ کنند و آنها که ماندگار شدند به خوبی این را آموخته بودند. او تیمسار چم را که مختصر استقلالی داشت، حذف کرد و بعد که دنبالش فرستاد تا با اختیار همکاری کند، تپدیرفت.

اردشیر زاهدی در مصاحبه خود با بی بی سی فارسی (۱۳۸۸) همه اطرافیان شاه از جمله خودش را به «خیانت به شاه» متهم کرد. زاهدی گفت «ما خیانت می کردیم که واقعیت ها را به شاه نمی گفتیم». زاهدی غضب عین می کرد که اگر واقعیت ها را می گفتند نمی توانستند در اطراف او بمانند.

شاه، خود را مالک کارگزاران خود می دانست. رفیع زاده، عنصر بسیار نزدیک به شاه در کتابش می نویسد که چگونگی در یک پیک نیک مردانه، شب هنگام به یکی از نزدیکترین یاراناش...

شاه، افراد را ابتدا از شخصیشان تهی می کرد؛ سپس آنها را در منافع خود شریک و آن گاه به آنها اعتماد می کرد. اعتمادش هم همیشه مشروط بود و مرتباً کنترل می شد. شعبان جعفری (بی مخ) در خاطراتش می گوید از ترس این که شاه مرا هم فدای مصلحت خود کند، پیش از او از کشور خارج شدم و به اسرائیل رفتم.

بازداشت کارگزاران رژیم در دوره نخست وزیری شریف امامی و از هاری مستقیماً به دستور خود شاه انجام می شد تا شاید با فدا کردن آنها بتواند سلطنت خود را نجات دهد.

دوستان، مافیای توطئه و پشت هم اندازی شاه، شخصاً عروسک گردانی بود که به خوبی با مهره های اطراف خود بازی می کرد. در دربار مافیاهای متعددی شکل گرفته بودند که شاه در رأس آنها را کنترل می کرد. فرح پهلوی، اشرف، غلامرضا و... هر یک بانده خود را داشتند. شاه سعی می کرد همه را راضی نگه دارد. دخالت این باندها در مسائل اقتصادی، سیاسی، خارجی و... دربار را

هیچ شخصیت مستقل و متفکری در اطراف شاه نمی توانست حضور داشته باشد. افراد یا آگاهانه و یا نا آگاهانه مجبور بودند خود را با شاه و تفکراتش هماهنگ کنند و آنها که ماندگار شدند به خوبی این را آموخته بودند

به شکار گاهی با صیدهای فریه تبدیل کرده بود که هر کس ماهی مطلوب خود را می توانست شکار کند. علم به شدت ضد هر دینا بود و تلویحاً با ظرافت، پیش شاه از او انتقاد می کرد. اشرف هم با هویدا مخالف بود. فرح از علم نفرت داشت زیرا او را رفیق «... بازی» شاه می دانست. این اصطلاحی است که خود شاه بارها آن را به کار برده و علم در یادداشت های خود نوشته است. علم با نصیری اختلاف داشت. فرح ژست روشنفکری می گرفت و با تحویل کردگان در تماس بود که بعضی از آنها سابقه کار سیاسی اپوزیسیونی داشتند و شاه همه اینها را تحمل می کرد. تحمل او از موضع شرح صدر نبود، بلکه به منظور اطلاع از عملکرد متناقض آنها در دربار بود که هر یک عملکرد دیگری را به اطلاع شاه می رساندند.

شاه خود را کارشناس می دانست

قدرت متمرکز شاه و حرف شنوی سماعاً طاعتاً کارگزاران از یک سو و از خود بیگانه شدن آنها از سوی دیگر، امر را بر شاه مشتبه کرده بود که او کارشناس همه مسائل دنیا است. در سیاست خارجی، نفت، ارتش، اقتصاد، توسعه، سیاست، صنعت، کشاورزی و ده ها رشته تخصصی دیگر که نیاز به کار کارشناسی و تخصص جدی داشت، شاه سخن آخر را می گفت. عبدالمجید مجیدی نوشته است که «هویدا در ظاهر نخست وزیر بود»

او هیچ کاره بود، همه کارها باید به اطلاع و تصمیم شاه می رسید. او که یکی از دلایل سقوط شاه را افزایش بودجه سرسام آور بر نامه ۵ ساله پنجم می داند، اذعان می کند که شاه حرف کارشناسان سازمان برنامه را گوش نکرد و خود تصمیم گرفت. او اصلاً به سازمان برنامه مشکوک بود و آن را بهر از کمونیست ها می دانست. طوفانیان که سال ها مأمور خرید تسلیحات ارتش بوده، اقرار می کنند نوع، مقدار و تعداد تسلیحات را، شاه شخصاً تعیین می کرد و هرگز یک تیم کارشناسی ارتش که مسائل ژئوپولیتیک و منافع و مصالح ملی را در آن مدنظر داشته باشند، دخالتی نداشته اند. در مقدار استخراج نفت، در ساختن سد، در توسعه پتروشیمی و... شاه تصمیم خود را اعلام می کرد و سپس مسئولان وزارتخانه ها، توجه فنی و اقتصادی آن را به اصطلاح سامان می دادند.

نتیجه گیری

امروز که ۳۱ سال از سقوط محمدرضا شاه می گذرد و اطرافیان او عمدتاً در کشورهای پیشرفته صنعتی روزگار پیری خود را می گذرانند و عملکرد گذشته خود را مرور می کنند، عامل اصلی سقوط شاه را دیکتاتوری و خود رأیی او اعلام می کنند. البته هر یک به زبانی این عامل را بیان کرده اند، تا جایی که فرح پهلوی و پسرش رضا پهلوی هم طرفدار دموکراسی و حقوق بشر شده اند. یک پرسش جدی باقی می ماند و آن این که در چه صورتی امکان داشت هنوز خاندان پهلوی بر ایران سلطنت کند؟

پاسخ این پرسش این است که اگر شاه تر دکترو مصدق را پذیرفته بود و به قانسون تمکین می کرد و در چارچوب قانون اساسی مقید به رفتار خود می شد، دلیلی برای سقوط او وجود نداشت. مصدق بهترین حامی سلطنت شاه بود و شاه رهبر فرابتندی پس از کودتا شد که به سقوط او منتهی گردید.



خواهندگان محترم نشریه

با ارسال نظرات و پیشنهادات خود،

ما را در هر چه پربارتر کردن نشریه یاری کنید

meisami40@yahoo.com

